

بررسی دامنه ارزش‌ها بر اساس معنایابی مفاهیم و جملات اخلاقی

محمد سربخشی*

چکیده

جملات اخلاقی به دو صورت انشائی و اخباری بیان می‌شوند. در جملات انشائی رفتار، صفت یا غایتی اخلاقی مورد امر و نهی قرار می‌گیرد. در جملات اخباری همین امور موضوع قرار گرفته و با مفهومی ارزشی یا لزومی داوری می‌شوند. مفاهیمی از قبیل: خوب، بد، درست، نادرست، باید، نباید و وظیفه محمول گزاره‌های اخلاقی‌اند و با نام مفاهیم اخلاقی نام‌گذاری می‌شوند. از طرفی مفاهیم کمال و مطلوبیت در مفهوم ارزش اخلاقی ماخوذند و از همین رو، بر خلاف دیدگاه غیرواقع‌گرایان، ارزش‌های اخلاقی به دلیل عینی بودن کمال اموری عینی‌اند. لزوم اخلاقی نیز علی‌رغم اعتباری بودن، به دلیل بازگشتی که به ارزش اخلاقی دارد در زمره امور عینی یا دست‌کم مرتبط با امور عینی است. با توجه به مفهوم تکلیف و مسئولیت و ارتباط آن دو با ارزش می‌توان همه امور اختیاری از قبیل: افعال، صفات و غایات اخلاقی را در حوزه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی قرار داد. این امر به دلیل دخالت عنصر اختیار در تکلیف و مسئولیت‌های اخلاقی است و با ارتباطی که ارزش‌ها با وظایف اخلاقی دارند هر امر اختیاری مشمول داوری اخلاقی خواهد بود.

واژگان کلیدی

اخلاق، ارزش، دامنه ارزش‌ها، لزوم یا الزام، وظیفه، مسئولیت

طرح مسئله

در هر علمی، اصطلاحات خاصی وجود دارد که آشنایی با بخشی از آنها برای ورود به آن علم ضروری است.

*. دکترای فلسفه اسلامی، استادیار و عضو هیئت علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

msarbakshi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۱۳

فلسفه اخلاق نیز از این قاعده مستثنا نیست. تعریفی که از مفاهیم مورد نیاز در فلسفه اخلاق ارائه می‌شود، نقش زیادی در اصول و مبانی مورد قبول در مکاتب اخلاقی دارد؛ بلکه می‌توان گفت تحلیلی که از مفاهیم اصلی اخلاق، همانند: ارزش، لزوم، خوب و بد، باید و نباید و وظیفه داده می‌شود، تکلیف اصلی‌ترین مسئله فلسفه اخلاق، یعنی واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی را روشن می‌کند. به جرأت می‌توان گفت بخش قابل توجهی از مکاتب اخلاقی، رویکرد واقع‌گرایانه یا غیرواقع‌گرایانه خود را بر اساس تعریفی که از این مفاهیم ارائه داده‌اند، برگزیده‌اند؛ برای نمونه، شهودگرایان به دلیل بدیهی دانستن مفاهیم اخلاقی، ارزش‌های اخلاقی را واقعی و غیرقابل اثبات دانسته و رویکردی غیراثبات‌گرایانه در پیش گرفته‌اند. احساس‌گرایان با ادعای اینکه مفاهیم اخلاقی، فاقد معنا هستند و صرفاً برای ابراز احساس به کار می‌روند، ارزش‌های اخلاقی را غیرواقعی دانسته و تابع احساسات و سلیق افراد تلقی کرده‌اند.^۱ برخی از اندیشمندان معاصر نیز علاوه بر آنکه ارزش‌ها را واقعی قلمداد کرده‌اند، با تعریف الزامات اخلاقی به لزوم بالقیاس، واقعی بودن آنها را نیز نتیجه گرفته‌اند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۰۴)

به طور کلی بحث بر سر معنای حسن و قبح و ارزش و لزوم، بحثی دامن‌دار بوده که ردپای آن را تا پیدایش فلسفه در یونان باستان می‌توان پی گرفت. در گفتگوی مشهوری که به نقل از افلاطون بین سقراط و اثیفرون روی داده است، دو طرف درباره ذاتی یا الهی بودن حسن و قبح مباحثه کرده‌اند. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲۳۳ - ۲۴۰) همان‌گونه که در بند قبل اشاره شد، امروزه نیز میان فلاسفه اخلاق در غرب، اختلاف بر سر واقعی یا غیرواقعی بودن حسن و قبح ادامه دارد. در میان اندیشمندان اسلامی نیز از همان ابتدا گفتگو در این باره رواج داشته است. اختلافی که بین معتزله و شیعه از یک‌طرف و اشاعره و برخی دیگر از گروه‌های اهل سنت از سوی دیگر، در باب واقعی یا غیرواقعی بودن ارزش‌ها وجود دارد، مشهورتر از آن است که قابل انکار باشد.^۲ این مباحث همچنان در حوزه اندیشه اسلامی ادامه داشته است و اصولیان، متکلمان و فلاسفه اسلامی، هر کدام تفسیری خاص از حسن و قبح و ارزش‌های اخلاقی ارائه کرده‌اند. به نظر می‌رسد هنوز هم تفسیر کامل و دقیقی از مفاهیم اخلاقی ارائه نشده و همچنان کار بسیاری در این حوزه باقی مانده است. کوشش ما در این مقاله بر آن است که با شناسایی مفاهیم اصلی اخلاقی و انتخاب شیوه‌ای تحلیلی، تفسیری نو و به اعتقاد خودمان، درست از این مفاهیم و رابطه آنها با هم ارائه دهیم.

۱. تأثیر تعریفی که فلاسفه از مفاهیم اصلی اخلاقی داده‌اند، در انتخاب دیدگاه‌های واقع‌گرایانه یا غیرواقع‌گرایانه در باب احکام اخلاقی در کتاب زیر به‌خوبی نشان داده شده است. (ر. ک: فرانکنا، ۱۳۸۳: ۲۲۵ - ۲۰۵)

۲. در مورد دیدگاه اشاعره نگاه کنید به: (جرجانی، ۱۳۲۵: ۸ / ۱۸۲ - ۱۸۱) و در مورد دیدگاه شیعه و معتزله نگاه کنید به: (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۵۹)

معنایی که در این نوشته برای مفاهیم اخلاقی ارائه خواهیم داد، تأثیر خاصی بر رویکرد ما در واقع‌گرایی اخلاقی گذاشته، راه اثبات آن را آسان می‌کند و در عین حال، پیچیدگی خاصی در حوزه الزامات اخلاقی پدید خواهد آورد. برای این منظور، ابتدا باید به شناسایی مفاهیم اصلی موردنیاز در فلسفه اخلاق بپردازیم. با یک بررسی ابتدایی معلوم می‌شود «ارزش» و «لزوم یا الزام»، دو اصطلاح کلیدی در اخلاق هستند که فلسفه اخلاق درباره واقعیت داشتن یا نداشتن آنها بحث می‌کند. «مفاهیم اخلاقی» و «جملات اخلاقی» نیز از اصطلاحاتی هستند که در فلسفه اخلاق به‌وفور استفاده می‌شوند. در ادامه، به بررسی معنای این اصطلاحات و اقسام آنها پرداخته، می‌کشیم نقش هر کدام از این معانی را در رویکرد اخلاقی روشن سازیم. ابتدا به بررسی اصطلاح جمله اخلاقی و مفاهیم به‌کاررفته در آن می‌پردازیم و سپس معنای ارزش، لزوم و اقسام آنها را برمی‌رسیم.

الف) مفاهیم و جملات اخلاقی

جمله اخلاقی به جمله‌ای گفته می‌شود که درباره ارزش یا لزوم یک غایت یا صفت یا رفتار اختیاری باشد. جملات اخلاقی به دو دسته خبری و انشائی تقسیم می‌شوند. در جملات خبری، غایت یا صفت یا رفتار اختیاری، موضوع گزاره است و مفهومی که برای بیان ارزش یا لزوم است، در محمول آن قرار می‌گیرد. در جملات انشائی نیز آن غایت یا صفت یا رفتار، متعلق امر یا نهی قرار گرفته، درباره آن دستوری صادر می‌گردد.

جملات زیر، نمونه‌ای از جملات اخلاقی هستند:

- قرب الهی خوب است (یا به طور کلی، سعادت خوب است).

- اتصاف به فضایل اخلاقی خوب است.

- وفای به عهد کار خوبی است.

- تحقیر دیگران کار بدی است.^۱

- اگر مصلحت خاصی وجود نداشته باشد، احسان به دیگران، به صورت مخفیانه درست است.

- در صورتی که خطائی از ما سر زد، پرخاش به جای معذرت‌خواهی درست نیست.

- باید امانت‌دار بود.^۲

۱. مفهوم بد - همانند مفهوم خوب - در ارزش ذاتی نیز به کار می‌رود؛ برای نمونه، می‌توان گفت: شقاوت بد است. ما در

اینجا برای جلوگیری از تعدد مثال‌ها، در مورد مفهوم بد فقط برای ارزش خبری مثال زدیم.

۲. باید و نباید نیز قابلیت این را دارند که برای بیان لزوم غایت اخلاقی و صفات به کار برده شوند؛ مثلاً می‌توان گفت: باید

به سعادت رسید و نباید بخیل بود. چنین جملاتی نیز اخلاقی خواهند بود؛ اما به دلیل رعایت اختصار و اینکه شیوه‌های

متداول‌تر برای بیان جملات اخلاقی حفظ شود، از ذکر چنین مثال‌هایی اجتناب کردیم.

- فرزندان نباید از اطاعت والدین خود سرپیچی کنند.

- امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه همه مردم است.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و اهل خود را از عمل زشت بازداشته، به عمل نیک وادارید.

در جمله اول و دوم، ارزش غایت و فضایل اخلاقی و در جملات سوم تا ششم، ارزش یک رفتار و در جملات هفتم تا دهم، لزوم آن بیان شده است. با دقت در این جملات معلوم می‌شود که جمله اول و دوم بیان‌کننده ارزش ذاتی،^۱ دو جمله بعدی بیان‌کننده ارزش غیری و جمله‌های پنجم و ششم، مبین ارزش جایگزینی هستند. در جملات هفتم تا دهم نیز سه جمله اول به صورت خبری و جمله آخر به صورت انشائی، لزوم اخلاقی یک رفتار را بیان کرده‌اند. به طور کلی، جملات اخلاقی شبیه یکی از جملات بالا هستند.

می‌توان گفت چهار مفهوم: «خوب»، «بد»، «درست» و «نادرست» برای بیان ارزش و سه مفهوم «باید»، «نباید» و «وظیفه» برای بیان لزوم اخلاقی به کار می‌روند. دقت در جملات بالا چگونگی این کاربرد را نشان می‌دهد. مفاهیم هفت‌گانه بالا^۲ را که در محمول گزاره‌های اخلاقی به کار می‌روند، «مفاهیم اخلاقی» می‌نامند.^۳ همه مفاهیم دیگری را که برای بیان ارزش یا لزوم اخلاقی به کار می‌روند، می‌توان به نحوی به یکی از این هفت مفهوم برگرداند.^۴

فلسفی بودن مفاهیم اخلاقی

نکته قابل توجه در مفاهیم اخلاقی این است که این دسته از مفاهیم، از قبیل مفاهیم انتزاعی هستند که اصطلاحاً معقول ثانی فلسفی خوانده می‌شوند. چنان‌که در بحث‌های معرفت‌شناختی توضیح داده شده است، مفاهیم کلی به سه دسته معقولات اولی یا مفاهیم ماهوی، معقولات ثانی منطقی یا مفاهیم منطقی و معقولات ثانی فلسفی یا مفاهیم فلسفی تقسیم می‌شوند. مفاهیم ماهوی، بیان‌کننده حقیقت و چیستی اشیای خارجی و مبین حدود وجودی آنها هستند. این مفاهیم، مصداق عینی خارجی دارند و هر دسته از

۱. در اینجا باید به طور اجمال بگوییم که ارزش اخلاقی به سه قسم ذاتی، غیری و جایگزینی تقسیم می‌شود. ارزش ذاتی به ارزشی گفته می‌شود که مستقل بوده، تابع ارزش دیگری نباشد. ارزش غیری بر ارزش تابع اطلاق می‌شود که مختص صفات و رفتارهای اختیاری است. ارزش جایگزینی با ارزش غیری متوارد است و مختص فعل یا صفتی است که با ارزش غیری دیگر متعارض بوده، با آن قابل جمع نباشد. در بخش بررسی معنای ارزش به این اقسام به تفصیل پرداخته خواهد شد.

۲. منظور هفت مفهوم، خوب، بد، درست، نادرست، باید، نباید و وظیفه است.

۳. اصطلاح مفاهیم اخلاقی بیشتر در خصوص همین محمولات به کار می‌رود. در عین حال، در یک اصطلاح عام‌تر می‌توان موضوعات اخلاقی را هم جزء مفاهیم اخلاقی به شمار آورد.

۴. با توجه به آنچه گفته شد، منظور از مفاهیم و جملات غیر اخلاقی در این‌گونه بحث‌ها، مفاهیم و جملاتی خواهد بود که موضوع آنها غایت یا صفت یا رفتار اختیاری نبوده، محمول‌شان نیز یکی از این مفاهیم هفت‌گانه نباشد.

موجودات خارجی، تحت یکی از این مفاهیم مندرج می‌شوند؛ مثلاً افراد متعدد انسان، تحت مفهوم انسان دسته‌بندی می‌شوند و افراد پرشمار درخت، تحت مفهوم درخت.

مفاهیم منطقی مربوط به امور ذهنی هستند و می‌توان آنها را صفات مفاهیم ذهنی دانست؛ از این رو این دسته از مفاهیم، ربطی به امور خارجی ندارند. مفاهیمی از قبیل «کلی»، «جزئی»، «جنس» و «فصل» از این قبیل‌اند. مفهوم فلسفی مفهومی مربوط به امور خارجی است؛ اما انتزاع آن نیازمند تحلیل عقلی و مقایسه اشیا و غالباً مبین روابط و احوال اشیای خارجی و نحوه وجود آنهاست. تعبیر «غالباً» به این دلیل است که مفاهیم فلسفی، خود به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: یک دسته از آنها مربوط به صفات وجودی‌اند؛ دسته دیگر مربوط به صفات عدمی هستند؛ مثل امتناع و استحاله؛ دسته سوم مربوط به اموری قراردادی و اعتباری می‌باشند، مثل مالکیت و زوجیت. حتی در صورتی که معقول ثانی از قبیل دسته اول باشد، ما به ازاء خارجی جدا ندارد؛^۱ اما همانند مفاهیم ماهوی، وصف اشیای خارجی قرار می‌گیرد. مفهوم علت و معلول، مثال روشنی برای مفاهیم فلسفی است. هنگامی که آتش را با حرارت ناشی از آن مقایسه می‌کنیم و به توقف حرارت بر آتش توجه می‌نماییم، عقل مفهوم «علت» را از آتش و مفهوم «معلول» را از حرارت انتزاع می‌کند.

اکنون که با اقسام مفاهیم کلی آشنا شدیم، باید بدانیم مفاهیم اخلاقی، چه مفاهیمی که در موضوع جملات اخلاقی واقع می‌شوند و چه مفاهیمی که در محمول جملات اخلاقی قرار می‌گیرند، از قبیل مفاهیم فلسفی هستند و برای درک و انتزاع آنها به تحلیل عقلی و مقایسه امور مختلف نیازمندیم؛ مثلاً برای آنکه بتوانیم برداشتن پول کسی را دزدی بنامیم، باید توجه کنیم که این فعل بدون آگاهی و اجازه صاحب پول و به صورت مخفیانه انجام گرفته است، وگرنه عنوان دزدی بر آن صدق نخواهد کرد. همچنین وقتی می‌توانیم مفهوم بدی را درباره این رفتار به کار ببریم که آن را با نتیجه‌ای که حاصل می‌کند، بسنجیم. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۰۲)

ب) ارزش

از نظر لغوی، ارزش به معنای قیمت، بها و شایستگی است (دهخدا، ۱۳۲۸: ۵ / ۱۸۱۱؛ معین، ۱۳۶۰: ۱ / ۱۹۸) و برای بیان و سنجش بهای یک چیز به کار می‌رود؛ برای نمونه، گفته می‌شود این جواهر، فلان

۱. مشهور این است که مفاهیم فلسفی ما بازاء نداشته، تنها منشأ انتزاع دارند؛ اما همان گونه که آیت‌الله مصباح یزدی در آموزش فلسفه متذکر شده‌اند، این گفتار چندان دقیق نیست و نیازمند تأویل است. به اعتقاد ما، مفاهیم فلسفی وجودی، علاوه بر اینکه منشأ انتزاع دارند، دارای ما بازاء هم هستند، جز اینکه ما بازاء آنها به صورت جدا نیست. می‌توان گفت معقولات ثانی فلسفی وجودی، شبیه عرض تحلیلی و خارج محمول‌اند. (درباره دیدگاه آیت‌الله مصباح در این باره، رک: مصباح یزدی ۱۳۷۸: ۲۰۰ / ۲۰۰)

مقدار می‌آورد. این واژه از ریشه ارزییدن گرفته شده و نوعی سنجش بین دو چیز در معنای آن لحاظ گردیده است. از آنجا که در سنجش حقیقی، دست‌کم باید یک طرف امر وجودی باشد، ارزش ملازم با نوعی دارایی و کمال خواهد بود و از میان دو چیز، هر کدام که با کمال یا کمال بیشتر ملازم باشد، ارزشمند تلقی خواهد گردید. به این ترتیب، ارزش سه چیز را شامل خواهد شد: اول کمالی که در مقابل نقص و نداری محض است؛ دوم کمالی که در مقایسه با کمال دیگر، واجد کمال بیشتری است و با آن تعارض دارد و ناچار باید یکی را انتخاب کرد؛ سوم کارهایی که منجر به کمال می‌شوند.

در تعبیر فلسفی، امر وجودی کمال شمرده می‌شود و هر امر وجودی، دارای نوعی کمال است؛ چراکه امر وجودی هر قدر هم ضعیف و کم باشد، بالاتر از امر عدمی است و در نتیجه اطلاق کمال بر آن صحیح است؛ مثلاً از میان علم و جهل، علم کمال است و ارزش دارد و از میان لذت شهوانی و لذت معنوی که دست‌کم در برخی موارد با هم متعارض‌اند، لذت معنوی است که می‌آورد و از میان دو فعل، آن که منجر به کمال بیشتری می‌شود، ارزشمند است.

بر اساس این تحلیل می‌توان کمال را یکی از مفاهیم مندرج در معنای ارزش دانست یا دست‌کم آن را ملازم با کمال دانست. به عبارت دیگر، می‌توان ارزش را مفهومی دانست که درباره امور دارای کمال، یا ملازم با آن به کار می‌رود. مفهوم ارزش در اخلاق نیز همین کاربرد را دارد و در مورد اموری به کار می‌رود که دارای کمال اخلاقی یا ملازم با آن باشند. پذیرفتن دخالت معنای کمال در معنای ارزش، به پذیرفتن واقعی بودن ارزش اخلاقی می‌انجامد؛ چرا که کمال، امری عینی است و تابع امور اعتباری، از جمله امر و نهی، توافق یا احساس شخصی قرار نمی‌گیرد.

باید توجه داشت که نسبت بین کمال وجودی و کمال اخلاقی، عام و خاص مطلق است؛ یعنی هر کمال اخلاقی کمال وجودی است؛ اما برخی از امور، کمال وجودی دارند و کمال اخلاقی ندارند. کمال اخلاقی به کمالی گفته می‌شود که به صورت اختیاری به دست آمده باشد؛ ولی این شرط در کمال وجودی ضرورتی ندارد؛ برای نمونه، سعادت حقیقی در سایه رسیدن به کمال انسانی به دست می‌آید و این کمال بر اثر اعمال اختیاری مناسب با آن حاصل می‌شود. چنین کمالی در عین وجودی بودن، چون اختیاری است، دارای ارزش اخلاقی است و افعالی که موجب آن شده‌اند، رابطه علی و معلولی با آن دارند و با همین نسبت، آنها نیز ارزش اخلاقی پیدا می‌کنند؛ اما کمالاتی که اشیای مادی دارا هستند، به دلیل غیراختیاری بودن، اخلاقی شمرده نمی‌شوند.

نکته دیگر در مفهوم ارزش آن است که ارزشمندی یک چیز، دست‌کم در نسبت با کسی مطرح می‌شود. بنابراین وقتی گفته شود چیزی ارزشمند است، معنای آن این خواهد بود که آن چیز برای کسی

دارای ارزش است. به این ترتیب شخص موردنظر، طالب آن امر ارزشمند است و امر ارزشمند نیز مطلوب وی خواهد بود. بنابراین باید گفت مطلوبیت، بخشی از معنای ارزش یا ملازم با آن است. روشن است که مطلوبیت، ناشی از کمالی است که در آن چیز موجود است یا گمان شده که موجود است.

برای روشن شدن بیشتر این تحلیل، به مثال‌های زیر توجه کنید: در بحث‌های اقتصادی، دارایی ارزشمند تلقی می‌شود و هر آنچه موجب به دست آوردن دارایی شود، ارزشمند است. ارزشمندی دارایی و هر آنچه موجب به دست آمدن آن شود، به معنای مطلوبیت و کمال اقتصادی بودن دارایی است. مطلوبیت دارایی، ناشی از کمالی است که در آن فرض شده است. با دقت خواهیم دید که در سایر زمینه‌ها نیز وقتی از مفهوم ارزش استفاده می‌شود، مقصود سخن گفتن درباره مطلوبیت آن چیز در آن زمینه و کمال داشتن آن است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود فلان اثر هنری ارزش هنری دارد، منظور آن است که آن اثر از نظر هنری، مطلوب شمرده می‌شود و دارای کمال هنری است. پس با توجه به موارد به‌کارگیری این مفهوم می‌توان گفت ارزش در مورد موضوعی به کار می‌رود که دارای کمال و مطلوبیت یا ملازم با آنها باشد. روشن است که ارزش در هر حوزه‌ای، متناسب با موضوع و هدف آن حوزه تعریف می‌شود؛ مثلاً در حوزه اقتصاد، از آنجا که موضوع ثروت و هدف به دست آوردن آن است، دارایی ارزشمند تلقی می‌شود؛ یا در حوزه هنر موضوع زیبایی و هدف تملک زیبایی به معنای مطلق آن است؛ لذا ارزش نیز متناسب با آن تعریف می‌گردد و هر اثر زیبایی ارزشمند تلقی می‌شود.

گذشت که مطلوبیت که بخشی از معنای ارزش یا ملازم با آن است، ناشی از کمال موجود در شیء ارزشمند است. این کمال می‌تواند واقعی یا توهمی باشد. بنابراین مطلوبیت آن نیز واقعی یا توهمی خواهد بود. در نتیجه ارزش حاصل را هم می‌توان به واقعی و توهمی تقسیم کرد. منظور از کمال توهمی دو چیز است: اول، چیزی که کمال نیست و شخص به دلیل جهل مرکب، آن را کمال فرض کرده است؛ مثلاً ممکن است کسی کشته شدن در راه تعصبات قومی یا ملی را کمال بداند و جنگ در این راه را ارزشمند تصور کند؛ درحالی که این نتیجه و این فعل، هر دو درحقیقت ضد ارزش‌اند. دوم، چیزی که از یک جهت کمال است؛ اما از جهات دیگری موجب نقص دارنده خود می‌شود و در مجموع نمی‌توان آن را کمال به شمار آورد؛ برای نمونه غضبناک بودن امری وجودی است و از این جهت کمال است؛ اما انسانی که بیجا غضبناک می‌شود، از کمالات بسیاری محروم می‌گردد. در نتیجه این صفت و فعل غضب‌آلود، ارزش مطلق نخواهند داشت.

یک. تقسیم ارزش به ذاتی و غیری

وقتی ارزش‌های اقتصادی را با هم مقایسه کنیم، خواهیم دید که دارایی و آنچه موجب به دست آمدن آن می‌شود، ارزش یکسانی ندارند. ارزش دارایی، ذاتی و غایی است و ارزش آنچه موجب به دست آمدن

دارایی است، غیری و ابزاری می باشد. روشن است که منظور از ارزش ذاتی دارایی، ارزش اقتصادی است. می توان گفت در هر حوزه‌ای غایتی وجود دارد که در آن حوزه، آن غایت کمال و مطلوبیت ذاتی دارد و آنچه موجب به دست آمدن غایت می گردد، واجد ارزش غیری و ابزاری است. پس ارزش را می توان به ارزش ذاتی و غیری تقسیم کرد.

دو. ارزش ذاتی و غیرذاتی

در بحث‌های اخلاقی، واژه ذاتی به دو معنا به کار می رود؛ در یک معنا ذاتی به معنای غایی است و ارزش ذاتی به ارزشی گفته می شود که کمال و مطلوبیت آن به سبب چیز دیگری نباشد. ذاتی در این معنا در مقابل غیری به کار می رود و ارزش غیری به ارزشی گفته می شود که خودش کمال نیست؛ اما موجب کمال می شود؛ لذا مطلوبیت آن به دلیل چیز دیگری است و به اصطلاح، ارزش آن ابزاری است. در تقسیم ارزش به ذاتی و غیری، منظور ما از ذاتی همین معناست؛ اما ذاتی گاهی به معنای واقعی است و ارزش ذاتی به ارزشی گفته می شود که صرف نظر از دستور، سلیقه و قرارداد ارزش باشد. ذاتی در این معنا اعم از معنای اول بوده، شامل آن و ارزش غیری خواهد بود. ذاتی در این معنا در مقابل غیرذاتی نیز به کار می رود و ارزش غیرذاتی به ارزشی گفته می شود که واقعیتی و رای دستور، سلیقه و قرارداد ندارد. در بحث‌های اصول فقه و کلام، ذاتی باید به این معنا به کار برده شود تا در مقابل آن، اصطلاح شرعی به کار رود. در آن بحث‌ها گفته می شود برخی (شیعه و معتزله) حسن و قبح را ذاتی و برخی (اشاعره) آن را شرعی می دانند و منظورشان از ذاتی، استحقاق مدح و ذم است که در ادامه به نقد این مطلب خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است دیدگاه اشاعره که حسن و قبح را شرعی می دانند، اخص از دیدگاهی است که ارزش‌های اخلاقی را غیرذاتی می داند. در حقیقت رابطه این دو دیدگاه، عموم و خصوص مطلق است. دیدگاهی که ارزش‌ها را غیرذاتی می داند، به دیدگاه‌های جزئی تری تقسیم می شود. نظر اشاعره همان است که ارزش‌ها تابع دستور هستند (امرگرایی) و برخی از دیدگاه‌های دیگر عبارتند از: احساس گرایی که ارزش‌ها را تابع احساس و سلیقه می پندارند و قراردادگرایی که ارزش‌ها را تابع توافق و قرارداد می داند.

سه. ارزش جایگزینی

هر گاه در یک موضوع خاص، از میان دو ارزش غیری، تأثیر یکی از آنها در به دست آمدن ارزش ذاتی مربوط به آن موضوع، از تأثیر دیگری بیشتر باشد و وضعیت به گونه‌ای باشد که نتوان هر دو را با هم محقق کرد، در چنین حالتی، هر کدام که ارزش غیری بیشتری دارد، دارای ارزش جایگزینی هم خواهد بود؛ مثلاً هر گاه فردی دارای سرمایه‌ای ثابت باشد که تنها بتواند با آن دامداری یا کشاورزی نماید،

در این صورت از میان دامداری و کشاورزی - که دارای ارزش‌گیری هستند - هر کدام که تأثیر بیشتری در به دست آمدن دارایی داشته باشد، ارزش جایگزینی خواهد داشت.

چهار. ارزش اخلاقی

آنچه درباره معنا و اقسام ارزش گفته شد، در مورد ارزش اخلاقی نیز صادق است. آنچه در اخلاق کامل و مطلوب غایی است، سعادت انسان در زندگی است. علم اخلاق به دنبال این است که با ارائه کردن راهکارهایی، زمینه لازم را برای سعادت انسان فراهم سازد. به عبارت دیگر، سعادت مطلوب اصلی و غایی انسان در زندگی است و دستورالعمل‌های اخلاقی نیز وسیله‌ای برای رسیدن به این سعادت‌اند. بنابراین می‌توان گفت از نظر اخلاقی، سعادت که همان کمال حقیقی انسان است، ارزش ذاتی و غایی اخلاقی دارد و صفات و رفتارهایی که موجب به دست آمدن آن شوند، ارزش‌گیری و ابزاری اخلاقی دارند. روشن است که صفت یا رفتاری که ارزش‌گیری بیشتری داشته باشد و قابل جمع با صفت یا رفتار دیگر نباشد، ارزش جایگزینی خواهد داشت.

پنج. بررسی معنای واژه‌های حسن و قبح و معادل‌های آن دو (خوب و بد)

وقتی در بحث‌های اخلاقی از ارزش اخلاقی سخن گفته می‌شود، از واژه‌های مختلفی استفاده می‌گردد. دو واژه حسن و قبیح در زبان عربی و دو واژه خوب و بد در زبان فارسی در این زمینه کاربرد دارند. به نظر می‌رسد واژه‌های خوب و بد، معادل‌های دقیقی برای حسن و قبیح نیستند و شاید واژه زیبا و زشت، معادل‌های بهتری باشند.^۱ کاربرد واژه زشت در زبان فارسی برای اشاره به کار قبیح متداول است؛ اما واژه زیبا چنین نیست. امروزه در بحث‌های اخلاقی بیشتر از واژه خوب و بد استفاده می‌شود. این کار باعث شده تا بخشی از معنای دزد شده در واژه‌های حسن و قبیح، مورد بی‌توجهی واقع شود. وقتی از دو واژه حسن و قبیح استفاده می‌کنیم، نوعی بار احساسی به محتوا داده می‌شود که ظاهراً در دو واژه خوب و بد وجود ندارد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود دزدی کار قبیح و زشتی است، علاوه بر معنای اصلی اراده‌شده، نوعی ابراز انزجار نیز در این کلام نهفته است که برای ایجاد بازدارندگی به کار می‌رود.

به این ترتیب، حسن به پسندیده و قبیح به فعل ناپسند در بین عقلا تفسیر شده است و می‌توان گفت همین بار احساسی و مقید کردن حسن و قبح به پسند و ناپسند عقلا باعث شده است که برخی آن دو را امری اعتباری قلمداد کرده، گزاره‌های اخلاقی را جزء مشهورات تلقی نمایند. در کتاب‌های کلامی و

۱. استاد مطهری در کتاب *فلسفه اخلاق* که به زبان فارسی نگاشته شده است، این نکته را مراعات کرده و حسن و قبح را به زیبا و زشت ترجمه کرده است. (نگاه کنید: مطهری، ۱۳۹۱: ۲۲ / ۵۵۰)

اصولی گذشته برای این دو واژه، معناهای مختلفی مطرح گردیده و یکی از این معانی، محل نزاع در بحث‌های اخلاقی انتخاب شده است. در این بخش، به اهم این معانی اشاره می‌شود و با توجه به تحلیلی که از معنای ارزش اخلاقی گذشت، معنای برگزیده تعیین می‌گردد.

۱. کمال و نقص

در کتاب‌های کلامی، در یک اصطلاح، حُسن به معنای کمال و قبح به معنای نقص به کار رفته است. (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۶۰) مطابق این معنا، هر چیزی که دارای کمال باشد یا موجب کمال شود، حَسَن و هر چیزی که دارای نقص باشد یا موجب نقص شود، قبیح شمرده شده است؛ برای نمونه، علم و تحصیل علم، حَسَن و جهل و فرار از تحصیل علم، قبیح است. این معنای از حَسَن و قبح به امور اخلاقی اختصاصی ندارد و اشیای عینی را هم شامل می‌شود. به این ترتیب، منظره‌ای طبیعی و بکر، حَسَن و طبیعت دست‌خورده و به‌هم‌ریخته قبیح است. در عین حال، کمالات و نقائص اخلاقی نیز مشمول این معنا می‌شوند و افعال مؤثر در کمال و نقص اخلاقی نیز حَسَن و قبیح نام می‌گیرند. در این معنا، علاوه بر آنکه معنای اصلی حَسَن و قبح، یعنی کمال و نقص، لحاظ شده است، معنایی ضمنی نیز مورد نظر است که به جنبه احساسی کمال و نقص اشاره دارد. منظور این است که وقتی با واژگان کمال و نقص به آن دو اشاره می‌کنیم، بار احساسی چندانی به مخاطب القا نمی‌شود؛ اما وقتی از دو واژه حَسَن و قبیح (زشت و زیبا) استفاده می‌نماییم و به وسیله آنها کمال و نقص را اراده می‌کنیم، مخاطب نوعی معنای انگیزشی در این کلمات می‌یابد که در مسائل اخلاقی، این معنای انگیزشی بسیار مورد توجه است؛ به گونه‌ای که برخی خیال کرده‌اند کاربرد این واژه‌ها در اخلاق، تنها به دلیل انتقال این بار احساسی و انگیزشی است. (آیر، ۱۳۵۶: ۱۴۷ - ۱۴۵)

۲. ملائمت و منافرت با طبع

در اصطلاحی دیگر، حُسن به معنای ملائمت با نفس و قُبْح به معنای منافرت با آن آمده است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۷۶) مطابق این معنا، حَسَن چیزی است که با تمایلات و خواسته‌های انسان سازگار باشد و قبیح خلاف آن است. دیدگاه احساس‌گرایان نیز - که گروهی از غیرواقف‌گرایان هستند - شبیه دیدگاه فوق است؛ گرچه تفاوت‌هایی هم با آن دارد.^۱ این معنای از حَسَن و قبح نیز اختصاصی به امور اخلاقی ندارد و همه چیزهایی را که به نحوی ملائمت یا منافرت با نفس آدمی است، شامل می‌گردد. در عین حال، در حوزه اخلاق، آن بخشی مورد

۱. البته باید توجه داشت که احساس‌گرایان، مفاهیم و جملات اخلاقی را فاقد محتوای شناختی و صرف ابراز احساس می‌دانند. (در این باره نگاه کنید: آیر، ۱۳۵۶: ۱۴۷ - ۱۴۵)

توجه است که مربوط به حوزه امور اختیاری باشد؛ مثلاً کسی که از دزدی متنفر است، آن را غیراخلاقی و قبیح می‌نامد و کسی که چنین احساسی نسبت به دزدی ندارد، طبیعتاً آن را غیراخلاقی نخواهد دانست. از همین رو احساس‌گرایان، نسبت اخلاقی را که لازمه چنین دیدگاهی است، می‌پذیرند.

۳. ستایش و نکوهش

معنای دیگری که برای حسن و قبح ذکر شده است، ستایش و نکوهش یا استحقاق ستایش و نکوهش است؛ به این معنا که هر کاری که مورد مدح و ستایش عقلای عالم قرار گیرد، حسن و هر کاری که مورد مذمت و نکوهش آنها باشد، قبیح است. پس حسن و قبح، یعنی قابلیت ستایش و نکوهش. در کتاب‌های اصولی و کلامی، تعبیر واحدی برای این معنا ذکر نشده است. گاهی از تعبیر صحت مدح و ذم استفاده می‌شود و گاهی از تعبیر استحقاق مدح و ذم و برخی تعابیر نزدیک دیگر؛ اما مهم این است که در این کتاب‌ها دعوی مربوط به حسن و قبح اخلاقی با همین معنا مرتبط دانسته و اصرار شده که آنچه مورد اختلاف مکتب اشعری و معتزلی است، همین معنا است. (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۶۰-۵۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۹۲-۸۹)

محقق اصفهانی در این باره می‌فرماید:

نزاع در حسن عدل و قبح ظلم، به معنای صحت مدح بر اولی و صحت ذم بر دومی است. مدعا در این مقام، ثبوت حسن و قبح است؛ آن‌هم به توافق آرای عقلا، نه ثبوتشان در افعال به همان شکلی که مشتمل بر مصلحت و مفسده‌اند. (اصفهانی، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷: ۱۳۱)

چنان‌که از کلام محقق اصفهانی برمی‌آید، اصولیان و متکلمان شیعه نیز نزاع در حسن و قبح اخلاقی را مربوط به همین معنا دانسته‌اند و از همین‌رو آنها را اعتباری و نیز گزاره‌های اخلاقی را جزء مشهورات قلمداد کرده‌اند؛ (همان: ۱۳۰-۱۲۹) اما مسئله این است که نزاع دو گروه از متکلمان در یک معنای از حسن و قبح، باعث تعیین معنای این دو واژه و اینکه در بحث‌های اخلاقی نیز مراد از حسن و قبح همین است، نخواهد شد. به عبارت دیگر، بر فرض اینکه بپذیریم اشاعره از یک‌سو و معتزله و امامیه از سوی دیگر، در این معنا اختلاف کرده‌اند، این باعث نمی‌شود که بگوییم منظور از حسن و قبح اخلاقی همین معنا است. بجا است که کسی بگوید این مکاتب در اصل معنای حسن و قبح دچار خطا شده‌اند. بنابراین اثبات وجود چنین دعوی، نقشی در محل نزاع نخواهد داشت. (در این باره ر.ک: همان: ۱۵۶-۱۵۵)

بر اساس آنچه از تحلیل معنای ارزش در مطالب پیشین روشن شد، باید گفت منظور از حسن و قبح همان معنای اول است، با این قید که مربوط به امور اختیاری باشد. بنابراین اشیای خارجی که دارای کمال و نقص عینی هستند، از دایره بحث خارج می‌گردند و کمال و نقص اختیاری مربوط به انسان و افعال اختیاری که موجب کمال و نقص می‌شوند، در بحث داخل خواهند شد.

۴. دامنه ارزش‌های اخلاقی

برخلاف ظاهر عبارت برخی از فلاسفه اخلاق، (از جمله نگاه کنید: مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۵۰-۴۷؛ همو، ۱۳۸۳: ۶۸، فرانکنا، ۱۳۸۳: ۴۶-۴۵)، ارزش اخلاقی به افعال و صفات اختصاصی ندارد؛ بلکه غایت اخلاق نیز در حوزه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی جای می‌گیرد و تنها امور غیراختیاری از دامنه ارزش‌ها خارج‌اند. دلیل این امر آن است که انسان در برابر امور غیراختیاری مسئولیتی ندارد و نمی‌توان کسی را به دلیل فعل یا صفتی که تحت اختیار او نیست، مسئول دانسته، تحسین یا سرزنش کرد؛ اما امور اختیاری، قابلیت آن را دارند که تکلیف اخلاقی تعیین شده، ارزش‌گذاری گردند. می‌توان گفت امر اخلاقی با تکلیف و مسئولیت همراه است؛ تکلیف و مسئولیتی که از طرف آمر و سائل اخلاقی - اعم از خدا، عقل، جامعه و مانند آن - برعهده فاعل گذاشته می‌شود.

اینکه آمر و سائل اخلاقی چه کسی است، بستگی به مکتب اخلاقی پذیرفته شده دارد. کسانی که الزام‌های اخلاقی را ناشی از حکم عقل می‌دانند - مثل کانت - آن دو را عقل خواهند دانست و معتقدان به نظریه امر الهی، خداوند را آمر و سائل معرفی خواهند کرد و قراردادگرایان و جامعه‌گرایان نیز آن دو را جامعه قلمداد خواهند کرد.

روشن است که تعیین تکلیف در مورد امور غیراختیاری و مسئول دانستن فاعل در برابر آنها معقول نیست، و در مقابل، استثنا کردن برخی از امور اختیاری از ذیل آن دو بی‌وجه است؛ به‌خصوص با توجه به آثاری که هر فعل اختیاری در سعادت انسان دارد. بر این اساس، انسان در برابر افعالی که انجام می‌دهد، مسئول است و تمام امور اختیاری، ذیل تکالیف و مسئولیت‌های اخلاقی قرار گرفته، داخل در دامنه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی خواهند شد و امور غیراختیاری از ذیل آن دو خارج خواهند شد؛ از این رو غایت اخلاق، صفات اخلاقی - که با انجام رفتارهای اختیاری پدید می‌آیند - و تمام فعالیت‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی، از جمله فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی، مشمول ارزش‌گذاری‌های اخلاقی می‌شوند و تفکیک حوزه‌های مختلف رفتاری انسان از اخلاق بی‌وجه است.

ج) لزوم

وقتی از لزوم چیزی سخن گفته می‌شود، گاهی منظور آن است که از نظر گوینده، تحقق آن چیز برای به دست آوردن نتیجه‌ای ضروری است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود برای تهیه نمک طعام لازم است کُله و سُدیم را با هم ترکیب کنیم، منظور این است که برای به دست آوردن نمک طعام، این کار ضرورت دارد. ضرورتی که در این مثال نهفته، واقعی است و تابع دستور یا قرارداد نیست؛ اما گاهی ضرورت ادعایی است؛ مثلاً وقتی فرمانده به سربازان دستور می‌دهد سر ساعت شش صبح در پادگان حاضر شوند،

ضرورت و لزومی دستوری را ابلاغ کرده است؛ همچنین وقتی کسی با خود می‌گوید: احساسم این است که باید از دروغ‌گویی اجتناب کنم، لزومی احساسی را به خود تلقین کرده است؛ همچنین وقتی مجری یک پروژه تحقیقاتی به کارفرمای خود می‌گوید لازم است یک سوم مبلغ قرارداد را در ابتدای انجام پروژه پرداخت نماید، لزومی قراردادی را اراده کرده است.

به این ترتیب می‌توان گفت لزوم به دو قسم کلی «حقیقی» و «اعتباری» تقسیم می‌شود. لزوم اعتباری را «الزام» نیز می‌نامند. با توجه به اینکه این لزوم جعلی است و برای تحریک مخاطب جعل می‌شود، مناسب است آن را همان الزام بنامیم. لزوم اعتباری به سه قسم فرعی «دستوری»، «احساسی» و «قراردادی» تقسیم می‌شود. بنا بر این لزوم چهار کاربرد مختلف دارد: گاهی منظور آن است که درباره کاری دستوری صادر شده است. این لزوم را «دستوری» می‌نامند و مراد از آن، لزومی است که منشأ آن دستور کسی است و می‌تواند واقعی‌تری و رای آن نداشته باشد. گاهی منظور آن است که احساسی درونی، ما را ملزم به انجام یا ترک فعلی خاص می‌کند. این لزوم احساسی است و منشأ آن نیز احساس آدمی است و می‌تواند واقعی‌تری و رای آن نداشته باشد. گاهی نیز منظور از لزوم این است که قراردادی بسته شده و بین کسانی که آن را بسته‌اند، امری لازم دانسته شده است. منظور از این لزوم، بیان قرارداد و توافقی است که بین آن جمع بسته شده است. چنین لزومی را «لزوم قراردادی» می‌نامند. منشأ پیدایش این نوع لزوم قرارداد است و می‌تواند واقعی‌تری و رای آن نداشته باشد. بالأخره گاهی منظور از لزوم این است که کاری برای حصول نتیجه‌ای خاص ضرورت دارد. مثال چنین لزومی، همان است که در ابتدای بحث مطرح شد؛ اینکه کسی که دنبال تهیه نمک طعام است، لازم است کُلر و سُدیم را با هم ترکیب نماید. چنین لزومی را اصطلاحاً «لزوم یا ضرورت بالقیاس» می‌نامند.

یک. وجه تمایز لزوم حقیقی و اعتباری

برای تفکیک دقیق‌تر لزوم حقیقی از اعتباری می‌توان وجه تمایز آنها را به این نحو بیان کرد: لزوم حقیقی، برخاسته از رابطه واقعی بین فعل و نتیجه است که تابع دستور یا احساس یا قرارداد کسی نیست و بیان آن صرفاً به معنای کشف آن رابطه ضروری است؛ اما لزوم اعتباری، بیان‌کننده رابطه ضروری بین فاعل مختار و فعل یا نتیجه فعل اوست که واقعی‌تری و رای اعتبار (دستور، احساس و قرارداد) ندارد.^۱ روشن است که لزوم حقیقی با دستور یا احساس یا قرارداد قابل تغییر نیست، در عین حال می‌توان مطابق آن دستور داد، احساس داشت یا قرارداد هم نوشت. به عبارت دقیق‌تر، لزوم حقیقی می‌تواند همراه لزوم

۱. دلیل اعتباری بودن این لزوم آن است که رابطه بین فاعل و فعل یا نتیجه حاصل از آن، رابطه‌ای امکانی است و ضرورت بین آنها ادعایی بیش نیست که با اعتبار جعل می‌شود. در ادامه در این باره سخن خواهیم گفت.

دستوری یا احساسی یا قراردادی بیان شود؛ به این شیوه که با ابلاغ یک دستور یا بیان یک احساس یا بستن یک قرارداد، هم لزوم اعتباری ایجاد شود و هم به رابطه ضروری فعل و نتیجه اشاره شود. به عبارت دیگر، می‌توان درباره چیزی که ضرورت بالقیاس دارد، دستور نیز صادر کرد، یا ابراز احساسی داشت یا توافقی انجام داد و در نتیجه لزوم دستوری و احساسی و قراردادی را نیز بدان اضافه کرد؛ مثلاً مربی آزمایشگاه می‌تواند به دانش‌آموزان دستور دهد یا با آنها قرار بگذارد که کُله و سُدیم را با هم ترکیب کنند تا نمک طعام به دست آورند؛ یا مطابق میلی که به وجود نمک طعام دارد، خود یا دیگران را ملزم به ترکیب کُله و سُدیم نماید. صدور این دستور یا انجام این توافق یا داشتن این میل، ماهیت لزوم بالقیاس را که بین فعل و نتیجه برقرار است، عوض نخواهد کرد. بنابراین باید گفت لزومی که از یک دستور یا احساس یا قرارداد فهمیده می‌شود، گاهی لزوم دستوری یا احساسی یا قراردادی صرف است و گاهی علاوه بر آنها، به یک لزوم بالقیاس نیز اشاره دارد.

دو. لزوم اخلاقی

مفهوم لزوم در اخلاق نیز کاربرد دارد. منظور از لزوم اخلاقی آن است که غایت یا صفت یا رفتاری اختیاری از نظر اخلاقی ضرورت دارد. مثلاً وقتی گفته می‌شود «باید سعادتمند شد» یا «باید راست گفت» یا «وظیفه داریم عادلانه رفتار کنیم» یا «احسان کن»، منظور این است که سعادتمند شدن و راستگویی و رفتار عادلانه و احسان کردن، از نظر اخلاقی لازم و ضروری است و وقتی می‌گوییم «نباید به شقاوت رسید» یا «نباید دروغ گفت» یا «ظلم نکن»، منظور آن است که از نظر اخلاقی لازم است شقی نشویم، دروغ نگوئیم و ظلم نکنیم. در جملات اخلاقی برای بیان لزوم اخلاقی غایت یا صفت یا فعل اختیاری، از واژه‌های «باید»، «نباید» و «وظیفه» استفاده می‌شود یا آن را به صورت جمله دستوری بیان می‌کنند. حال باید دید لزوم اخلاقی از چه سنخی است. آیا از سنخ لزوم اعتباری است یا حقیقی؟ در مقدمه پاسخ به این سؤال باید گفت به طور کلی جملات اخلاقی دو قسم اند: برخی بیان‌کننده ارزش و برخی دیگر مبین لزوم اخلاقی‌اند. جملاتی که در آنها از واژه خوب و بد، درست و نادرست و معادل‌های آنها استفاده شده، بیان‌کننده ارزش اخلاقی هستند. ارزش اخلاقی به دلیل تلازمی که با کمال دارد، امری واقعی است. بنابراین جملاتی که مبین ارزش اخلاقی‌اند، درباره امری عینی و واقعی سخن می‌گویند؛ اما جملاتی که به صورت انشائی یا خبری (با باید و نباید و وظیفه) لزوم اخلاقی را بیان می‌کنند،^۱

۱. گفتنی است الزام اخلاقی به‌گونه‌های مختلفی بیان می‌شود؛ گاهی به‌صورت جمله‌ای دستوری و گاهی با جملات خبری؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «راست بگو» یا «دروغ نگو»، الزام اخلاقی به‌صورت دستوری بیان شده و وقتی گفته می‌شود «باید راست گفت» یا «نباید دروغ گفت» یا «وظیفه داریم راست بگوئیم»، به‌صورت خبری، خود را اخلاقاً ملزم به راست گفتن کرده‌ایم.

مستقیماً درباره واقعیت سخن نمی‌گویند؛ بلکه گوینده این‌گونه از جملات، امری اعتباری را جعل و به مخاطب القا می‌نماید تا بدین وسیله، واقعیتی عینی را حاصل کند. در حقیقت، امر اخلاقی (هر که باشد) با توجه به حقایق اخلاقی که همان ارزش‌های عینی هستند و برای به دست آوردن آنها، الزامات اخلاقی را جعل می‌کند و با امر و نهی یا باید و نباید، مخاطب خود را وادار می‌کند تا برای تحقق بخشیدن به آن ارزش‌ها حرکت کند و افعالی را انجام دهد. پس باید گفت الزام (لزوم اخلاقی) از سنخ لزوم اعتباری است که برای تحریک مخاطب به سوی تحقق بخشیدن غایت جعل می‌شود.

وجه اینکه لزوم اخلاقی از قبیل الزام بوده، لزومش اعتباری است - نه لزوم بالقیاس - آن است که برخلاف آنچه امروزه متداول گشته، (برای نمونه نگاه کنید به: مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۶۱ - ۵۹) ضرورت و وجوبی که در الزامات اخلاقی بیان می‌شود، ضرورتی بین فاعل و فعل یا فاعل و غایت اخلاق است، نه ضرورت و وجوبی که بین فعل و غایت است. فرق بین این دو نوع لزوم، این است که لزوم دوم بیان‌کننده رابطه ضروری بین فعل و نتیجه حاصل از آن است. به عبارت دیگر، این لزوم به معنای همراهی دو چیز است که در جملات اخلاقی، به معنای همراهی فعل یا صفت اختیاری با نتیجه آن و مبین یک امر واقعی است؛ اما لزوم اول حاکی از رابطه ضروری بین فاعل مختار و فعل یا غایت اوست که ضرورتی ادعایی است. به عبارت دیگر، لزوم اول به معنای مجبور کردن مخاطب (به صورت امری یا قراردادی) به ایجاد کردن فعل و امری اعتباری است؛ زیرا نمی‌توان با امر یا قرارداد، کسی را به صورت حقیقی مجبور به انجام دادن کاری کرد.

اینکه لزوم اخلاقی از قبیل الزام و امری اعتباری است، چند دلیل دارد: اول اینکه، ظهور جملات انشائی و جملائی که با باید و نباید بیان شده‌اند، در این است که ضرورت و وجوب بین فاعل و فعل یا فاعل و غایت را بیان می‌کنند. در جملائی که لزوم، محمول جمله واقع شود، این امر کاملاً آشکار است؛ مثلاً وقتی امر اخلاقی به مخاطب خود بگوید: راست گفتن تو لازم است، به روشنی معلوم است که این لزوم بین فاعل و فعل قرار داده شده است و چون چنین لزومی واقعاً وجود ندارد و رابطه فاعل با فعل خود امکانی است، نه ضروری، بنابراین ادعایی و جعلی خواهد بود.

از طرفی روشن است که فرق فارقی بین جمله فوق و جمله «باید راست بگویی» یا «راست بگو»، از حیث بیان لزوم وجود ندارد. در نتیجه باید بپذیریم که لزوم اخلاقی از قبیل لزوم اعتباری است. برخی از اصولیان و فلاسفه‌ای که در این باره بحث کرده‌اند، همین معنا را اراده کرده‌اند. علامه طباطبائی با مختار دانستن انسان، افعال وی را ارادی و اختیاری می‌داند و تصریح می‌کند که رابطه فعل با انسان، به دلیل ارادی و اختیاری بودن، امکانی است. از طرفی برای آنکه فاعل به سوی فعل تحریک شود و آن را انجام دهد،

ابتدا بین غایت (صورت ذهنی غایت) و خود، ضرورت و وجوب را اعتبار می‌کند و آنگاه که متوجه می‌شود بدون انجام دادن فعل نمی‌تواند به آن غایت متصور دست پیدا کند، ضرورت و وجوب را بین خود و فعلش نیز اعتبار می‌کند. (طباطبایی، بی‌تا، ۲ - ۱ / ۳۱۲ - ۳۱۱: همو، ۱۳۶۲: ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۵۷ - ۱۵۶)

دلیل دوم اینکه به درستی می‌توان امر و بایستی را به غایت اخلاق هم نسبت داد و مثلاً گفت «سعادت‌مند شو» یا «باید سعادت‌مند شد»؛ درحالی که نمی‌توان بین سعادت‌مندی و غایت اخلاق، ضرورت بالقیاس برقرار کرد و گفت: سعادت‌مند شو تا به غایت اخلاق برسی؛ زیرا نسبت بین این دو وحدت است. بنابراین لزوم اخلاقی نمی‌تواند از قبیل لزوم و ضرورت بالقیاس باشد. (در این باره ر.ک: لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۱۵ - ۲۱۳)

د) رابطه ارزش و لزوم

سؤال مهمی که در این میان وجود دارد، این است که کدام‌یک از این دو (ارزش و لزوم) به دیگری ارجاع می‌یابد؟ به طور معمول، غیر واقع‌گرایان ارزش‌های اخلاقی را به الزامات اخلاقی برمی‌گردانند و به این ترتیب، آنها را نیز اعتباری می‌کنند؛ مثلاً امرگرایان (پیروان نظریه امر الهی) منشأ ارزش‌ها را امر و نهی الهی قلمداد می‌کنند و قراردادگرایان نیز توافق و قرارداد جمعی را منشأ الزامات و آنها را منشأ ارزش‌های اخلاقی معرفی می‌کنند. سخن احساس‌گرایان به عنوان بخشی از غیر واقع‌گرایان چندان روشن نیست. به نظر می‌رسد از نظر ایشان هم می‌توان احساس را منشأ ابتدایی لزوم و آنگاه آن را منشأ ارزش دانست و هم می‌توان برعکس عمل کرد. در مقابل، واقع‌گرایان به سه گروه تقسیم می‌شوند: برخی از آنها همچون کانت ارزش‌ها را به الزامات اخلاقی برمی‌گردانند. (کانت، ۱۳۶۹: ۲۳ و ۲۱) گروهی الزامات و ارزش‌ها را به صورت مستقل از هم مطرح نموده، هر دو را عینی تلقی می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۶۱ - ۵۸) و گروه سوم، الزامات اخلاقی را که اعتباری هستند، به ارزش‌های عینی برمی‌گردانند. به اعتقاد ما، دیدگاه سوم درست است که باید در جای مناسب از آن دفاع کرد.

ه) تکلیف و مسئولیت اخلاقی

از مفاهیمی که در اخلاق و به تبع آن در فلسفه اخلاق مطرح می‌شوند، تکلیف و مسئولیت اخلاقی است. منظور از تکلیف همان لزوم اعتباری (الزام اخلاقی) است که به وسیله جعل تشریحی (معمولاً امر و نهی) حاصل می‌شود و در مقابل جعل تکوینی قرار می‌گیرد. این کار به معنای اعتبار لزوم و ضرورت در مورد افعال اختیاری است. منظور این است که جاعل تکالیف اخلاقی با اعتبار کردن ضرورت، از فاعل اخلاقی

۱. کانت در عبارتی چنین می‌گوید: آن ارزش اخلاقی خصلت آدمی که بی‌مانند و برترین ارزش‌ها است، در همین نکته آشکار می‌شود که نیکوکاری او نه از روی میل، بلکه از روی وظیفه است. (کانت، ۱۳۶۹: ۲۱)

می‌خواهد تا فعلی را که در واقع ضروری نیست، انجام دهد. این جعل به سبب ایجاد انگیزه و تحریک فاعل اخلاقی برای انجام فعل است. بر اساس دیدگاه صحیح، جعل تکلیف و ایجاد ضرورت برای فعل، هر چند اعتباری است، بی‌وجه نیست و برآمده از مصالح و مفاسدی است که بر افعال اخلاقی مترتب است. اینکه جعل تکلیف برعهده کیست یا چه کسی حق دارد آن را انجام دهد، به مکتب اخلاقی مورد قبول بستگی دارد. مطابق نظریه امر الهی، این خداوند متعال است که حق دارد امر و نهی و تعیین تکلیف کند. ما نیز این دیدگاه را قبول داریم؛ در عین اینکه امرگرایی را نظریه‌ای مردود می‌دانیم. وجه اینکه خداوند متعال حق دارد امر و نهی و تعیین تکلیف کند، خالقیت و ربوبیت اوست و استناد به این وجه از طرف امرگرایان درست نیست؛ اما یک واقع‌گرا می‌تواند با استناد به این امر، انحصار حق امر و نهی به خداوند را توجیه نماید.

مفهوم مسئولیت با مفهوم تکلیف، تلازم معنایی دارد؛ یعنی وقتی امر اخلاقی، امر یا نهی کرد و تکلیف اخلاقی پدید آمد، فاعل اخلاقی در برابر این تکالیف مسئول و موظف است آنها را انجام دهد؛ اما باید گفت مسئولیت از لحاظ مفهوم با تکلیف تفاوت دارد؛ زیرا علاوه بر اینکه تکلیف از طرف امر اخلاقی و مسئولیت از طرف فاعل اخلاقی است، در این مفهوم برعهده گرفتن نتایج حاصل از کار نیز مدنظر است. به عبارت دیگر، مسئول نه تنها در برابر اوامر و نواهی امر اخلاقی مکلف و مسئول است و باید پاسخ‌گو باشد، در برابر نتایج حاصل از رفتارهای خود نیز موظف به پاسخ‌گویی است؛ به این معنا که فاعل اخلاقی نمی‌تواند از زیر بار نتایج حاصل از رفتارهای خود شانه خالی کند. پس مفهوم تکلیف، امری اعتباری است که با جعل تشریحی حاصل می‌شود؛ اما مسئولیت علاوه بر آن، ناظر به امری عینی و واقعی است که عبارت از عهده‌دار شدن نتایج افعال اخلاقی است. به این ترتیب، مسئولیت اخلاقی یعنی: لزوم انجام افعال اخلاقی به نحوی که فاعل آنها بتواند عهده‌دار عواقب ناشی از افعال بوده، در برابر سائل اخلاقی پاسخ‌گو باشد.

اینکه انسان در برابر چه کسی مسئول است، همانند تکلیف، به این بستگی دارد که چه مکتب اخلاقی را پذیرفته باشیم. کسی که ارزش‌های اخلاقی را قراردادی می‌داند، طبیعتاً او را در برابر جامعه و دولت برآمده از آن مسئول خواهد دانست و کسی که به نظریه امر الهی معتقد است، وی را در برابر خداوند مسئول خواهد دانست. ممکن است کسی عقل را امر و ناظر نهایی اخلاق معرفی کند که در این صورت، فاعل اخلاقی در برابر عقل مسئول خواهد بود.

نکته قابل بررسی در باب تکلیف و مسئولیت اخلاقی این است که مسئولیت و وظیفه اخلاقی زمانی معنا دارند که فاعل اخلاقی، دارای آگاهی و اراده باشد؛ در غیر این صورت، معقول نیست که امر و سائل، تکلیفی را برای فاعل اخلاقی تعیین کرده، وی را در برابر آنها مکلف و مسئول بداند. برای نمونه، معنا

ندارد کسی را به دلیل آنکه شکمش خالی است و صدا می‌دهد، مسئول بدانیم و توبیخ نماییم و این کار را زشت تلقی کنیم؛ یا برخورد دست شخص خواب‌رفته را به شخص دیگر از مصادیق زدن دانسته، تقبیح نماییم. همین امر نشان می‌دهد چرا دامنه ارزش‌های اخلاقی منحصر به امور اختیاری است. از طرف دیگر، با وجود آگاهی و اختیار، وجهی برای اخراج عمل از حوزه داورهای ارزشی وجود ندارد؛ چراکه امر و سائل اخلاقی می‌تواند و معقول است که هر امر اختیاری را از فاعل مطالبه کند و چون وی دارای اختیار است و می‌تواند به این مطالبه پاسخ دهد، بنابراین امر و نهی نسبت به آن معقول خواهد بود. علاوه بر این، هر فعلی نتایجی دربر دارد که فاعل آن نمی‌تواند پس از انجام فعل، نسبت به نتایج حاصل از آن بی‌توجه باشد. افعال اختیاری نیز از این قاعده مستثنا نیستند. به این ترتیب، فاعل اخلاقی در برابر تمامی افعالی که انجام می‌دهد، مسئول خواهد بود و از آنجا که ارزش و لزوم اخلاقی ملازم با هم هستند و لزوم اخلاقی همراه با تکلیف و مسئولیت اخلاقی است، بنابراین تمام افعال اختیاری در حوزه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی داخل خواهند شد.

نتیجه

با توصیفی که از مفهوم ارزش و لزوم داده شد، می‌توان گفت ارزش اخلاقی امری عینی است و جملاتی که مبین ارزش اخلاقی هستند، واقع‌نما خواهند بود؛ اما لزوم اخلاقی از قبیل الزام و امری اعتباری است. این لزوم بدین سبب اعتبار می‌شود که فاعل اخلاقی را وادار به انجام فعل مناسب کرده، به این ترتیب، غایت اخلاق را که ارزش عینی دارد، حاصل نماید. لذا باید گفت جملات اخلاقی مبین لزوم، هر چند امری واقعی را بیان نمی‌کنند، چون بی‌ارتباط با آن نیستند، نمی‌توان آنها را به طور کلی غیر واقع‌نما دانست. چنین جملاتی درصدد ایجاد انگیزه برای فاعل اخلاقی هستند تا او به سوی تحقق غایت اخلاق حرکت نماید و ارزش ذاتی آن را کسب کند. به این ترتیب، جملات بیان‌کننده لزوم نیز به نوعی واقع‌نما خواهند بود. با توجه به تحلیلی که از ارزش و لزوم اخلاقی داده شد و عینیتی که برای آنها تعریف گردید، می‌توان نتیجه گرفت که از میان مکاتب مختلف اخلاقی، واقع‌گرایی درست است. تعیین مصداق درست مکتب واقع‌گرایی اخلاقی نیازمند بحث‌های بیشتری است و از حوصله این مقاله خارج است. در خصوص دامنه ارزش‌های اخلاقی نیز باید گفت این امر به افعال اخلاقی اختصاصی ندارد و با توجه به اختیاری بودن صفات اخلاقی و غایت آن، همه این امور در حوزه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی جای می‌گیرند.

منابع و مأخذ

۱. اصفهانی، محمدحسین، زمستان و بهار ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷، «حسن و قبح عقلی و قاعده ملازمه»، ترجمه و تعلیق صادق لاریجانی، نقد و نظر، ش ۱۳ - ۱۴، ص ۱۲۹ - ۱۶۵.

۲. افلاطون، ۱۳۸۰، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، رضا کاویانی، تهران، خوارزمی.
۳. آیر، آلفرد جونز، ۱۳۵۶، زبان، حقیقت و منطق، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، دانشگاه صنعتی شریف.
۴. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۲۸، لغت‌نامه، جلد ۵، تهران، دانشگاه تهران.
۵. جرجانی، سید شریف، ۱۳۲۵، شرح المواقف، مصر، السعادة.
۶. طباطبایی، محمدحسین، بی تا، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مجلد اول، بی جا، افست.
۷. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۶۲، رسائل سبعة، قم، بنیاد علمی و فکری علامه محمدحسین طباطبایی.
۸. فرانکنا، ویلیام کی.، ۱۳۸۳، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم، طه.
۹. کانت، امانوئل، ۱۳۶۹، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت، علی قیصری، تهران، خوارزمی.
۱۰. لاریجانی، صادق، ۱۳۸۶، «نظریه‌ای در تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی»، پژوهش‌های اصولی، فصلنامه تخصصی علم اصول، ش ۷، ص ۲۳۴ - ۲۰۹.
۱۱. لاهیجی، ملاعبدالرزاق، ۱۳۷۲، سرمایه ایمان، تهران، الزهراء، چ ۳.
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۸، آموزش فلسفه، تهران، بین‌الملل.
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۴، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، اخلاق در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۵. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰، فلسفه اخلاق، تهران، بین‌الملل.
۱۶. مصباح، مجتبی، ۱۳۸۳، بنیاد اخلاق، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۱، مجموعه آثار، ج ۲۲، تهران، صدرا، چ ۷.
۱۸. معین، محمد، ۱۳۶۰، فرهنگ فارسی، ج ۱، تهران، امیرکبیر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پرتال جامع علوم انساني